گفت‌وگوی «جوان» با مادر شهیدان مصطفی و مرتضی نعمتی جم از شهدای عملیات فتح‌المبین

پسرانم سوختند اما سربند «یا زهرا» یشان سالم ماند

■ فاطمه ملکی

شب عید بود؛ خیلی‌ها دوست داشتند کنار هم باشند و گل بگویند و گل بشنوند اما جنگ بود و پدر و مادرها باید بچه‌هایشان را راهی جبهه می‌کردند. آنقدر مسئله جنگ و دفاع از دین و مملکت مهم بود که دورهمی در اولویت قرار نداشت. در شهرمان، مادری را سراغ داریم که شب عید نوروز دو فرزندش را راهی جبهه کرد، حتی تا آخرین روزهای تعطیلات نوروز منتظر آمدنشان بود تا اینکه خبر شهادت آقامرتضی و آقامصطفی را برایش آوردند. «فاطمه سپنج‌خوی» مادر شهیدان «مرتضی و مصطفی نعمتی جم» است که دو فرزندش را راهی عملیات فتح‌المبین کرد و هر دو عزیزش در چهارم فروردین ماه ۱۳۶۱ به شهادت رسیدند. در ادامه گفت‌وگوی خبرنگار روزنامه جوان با این مادر شهید را می‌خوانید.

مادر اهل کجا هستید و چه سالی ازدواج کردید؟

پدر و مادرم اصالتاً تهرانی بودند و من هم در محله منیریه به دنیا آمدم و بزرگ شدم. در ۱۳ سالگی حدود سال ۱۳۲۸ ازدواج کردیم. همسرم معمار بود و کارهای ساختمانی انجام می‌داد. مدتی بعد از ازدواج به محله امام حسین (ع) آمدیم. فرزند اولم محسن بود. سال ۹۵ به دلیل ایست قلبی از دنیا رفت. فرزند دومم مصطفی بود که در اردیبهشت ۱۳۳۲ به دنیا آمد. مرتضی هم سال ۱۳۳۵ به دنیا آمد. البته اسم مرتضی در شناسنامه منوچهر بود. بعد از اینکه بزرگ شد، اسمش را دوست نداشت و مرتضی صدایش می‌زدیم.

از آقامصطفی و آقامرتضی برایمان بگویید، در کجا درس خواندند؟

مصطفی خیلی بچه باهوشی بود. اول در مدرسه «صوراسرافیل» محله منیریه درس می‌خواند و بعد هم به مدرسه خوارزمی رفت. پسرم در دانشگاه رازی کرمانشاه مدرک لیسانس فیزیک کاربردی گرفت و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هم وارد جهاد شد. البته در دوره دانشجویی در داروخانه و شرکت سیمان هم کار می‌کرد. مرتضی هم رابطه بسیار صمیمی‌ای با برادرش مصطفی داشت؛ او هم خوب درس می‌خواند و در رشته مکانیک دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد.

زمان جنگ خودتان چه فعالیتی می‌کردید؟

من علاوه بر خانه‌داری، خیاطی می‌کردم و آموزشگاه خیاطی داشتم. در دوره‌های مختلف کارهایی انجام می‌دادم. مثلاً به روستاهای لواسان می‌رفتم و به عنوان نیروی جهادی به مردم خیاطی آموزش می‌دادم. در دوره جنگ هم لباس‌های جبهه را برش می‌زدم. شاگردان زیادی در رشته خیاطی تربیت کردم که الان لباس‌های بسیار زیبایی می‌دوزند.

از مدل تربیتی بچه‌ها برایمان بگویید.

با اینکه در دوران پهلوی فضاهای آلوده زیاد بود، ما خانواده مذهبی بودیم و مراعات خیلی چیزها را می‌کردیم. من حتی پول توجیبی که به بچه‌ها می‌دادم حواسم بود برای چه خرج می‌کنند. گفته بودند هرچه خواستید بخرید اما سمت سیگار نروید. حتی روی ارتباط بچه‌ها با دوستان و بچه‌های همسایه هم نظارت داشتم و بیشتر سعی می‌کردم دوستان بچه‌هایم را به خانه‌مان دعوت کنم تا از نشست و برخاستشان مطمئن باشم. به هر حال در آن دوران زمینه فساد بود و باید حواسم را بیشتر جمع می‌کردم. الحمدلله پدر بچه‌ها روزی حلال به خانه می‌آورد و فرد مقیدی بود. پسرم مصطفی بسیار با احترام و متواضع بود و هر کاری از او می‌خواستم چشم می‌گفت. مرتضی هم در مهمانی‌ها خوش‌صحبت بود و با حرف‌هایش اطرافیان را جذب می‌کرد. در مجموع همه اینها دست به دست هم داد که بچه‌های خوبی تربیت کنم و در پیشگاه الهی شرمنده نباشم.

قبل از پیروزی انقلاب بچه‌ها چه فعالیت‌هایی داشتند؟

آن زمان من فقط این را می‌دانستم که پسرانم در هیئت‌ها و مراسم عزاداری اهل‌بیت شرکت می‌کنند؛ البته به شهادت دوستانشان که اعلامیه پخش می‌کردند هم اشاره می‌کردند. بعد از انقلاب هم که مصطفی و مرتضی وارد جهاد شدند. به روستاهای اطراف تهران و برخی شهرستان‌ها می‌رفتند و به کشاورزان در دروی گندم و چیدن محصولاتشان کمک می‌کردند. کار اصلی‌شان در جهاد تبلیغات بود و فیلم یکی از عزام‌هایشان به روستاها را داریم. در واقع شبیه کاری که شهید آوینی می‌کرد را انجام می‌دادند.

پسران شهیدتان ازدواج کرده بودند؟

به فکر ازدواجشان بودیم. حتی برای مصطفی، برادرزاده آقای فیاض‌بخش را معرفی کرده بودند و به خواستگاری رفتیم اما دیگر مهلتی نشد و هر دو پسرم در چهارم فروردین سال ۱۳۶۱ در عملیات فتح‌المبین به شهادت رسیدند.

هر دو در یک روز به شهادت رسیدند؟

بله. آنها نیمه اسفند سال ۱۳۶۰ به عنوان نیروی تبلیغات جهاد به منطقه اعزام شدند. یادم هست قبل از اعزام به آنها گفتم با هم ناهار بخوریم. آن آخرین غذایی بود که با هم خوردیم. همینطور که حرف می‌زدیم به بچه‌ها گفتم یک وقت عراقی‌ها الکی الکی شما را نکشند. جلوی تیرشان نباشید اول شما بکشیدشان. مثل تمام مادرها بچه‌ها را از زیر قرآن رد کردم و راهی شدند اما شب عید هم از بچه‌ها خبری نشد و شب سوم فروردین بود که مصطفی با منزل تماس گرفت؛ صدای خواندن دعای کمیل می‌آمد. روز بعد چهارم فروردین در منطقه نیرو کم بود و بچه‌ها وارد عملیات شده بودند. همرزمانشان تعریف می‌کردند که مصطفی و مرتضی تعداد زیادی اسیر و غنیمت می‌گیرند و در حالی که از خط دور می‌شدند، عراقی‌ها جلوی آنها را می‌گیرند. مرتضی رانندگی می‌کرد. ماشین بلیزر را نگه می‌دارد و مصطفی از ماشین پیاده می‌شود و به سمت عراقی‌ها تیراندازی می‌کند اما بر اثر اصابت گلوله به قلبش به شهادت می‌رسد. قرآن در جیبش بود که گوشه آن سوراخ می‌شود. بعد ماشین‌شان مورد هدف آرپی‌جی قرار می‌گیرد و هر دو پسرم بر اثر انفجار می‌سوزند. جالب است که بچه‌هایم کاملاً سوخته بودند اما پیشانی و سربند یازهرایشان سالم مانده بود.

عید سال ۶۱ برای شما در چشم‌انتظاری گذشت، از خبر شهادتشان چطور مطلع شدید؟

ما تا ۱۲ فروردین منتظر آمدن بچه‌ها بودیم تا اینکه از جهاد تماس گرفتند و به منزلمان آمدند. به آنها گفتیم از مصطفی و مرتضی خبر نداریم قرار بود بیایند. گفتند ان‌شاءالله می‌آیند. بعد از ما پرسیدند: «اگر پسرانتان شهید شوند چه می‌کنید؟» ما هم گفتیم: «شکر خدا می‌کنیم.» بعد گفتند: «پسرانتان شهید شدند.» من پرسیدم: «کدامشان.» گفتند: «هم آقامصطفی و هم آقامرتضی.» از شنیدن خبر شهادت هر دو پسرم خیلی ناراحت شدم اما خدا را شکر کردم که در مسیر خوبی رفتند. راهشان راه خدا بود.

پیکر بچه‌ها را دیدید؟ گفتید که سوخته بودند.

> بعد از شهادت بچه‌ها آن تصادف یادم می‌آمد و با خود می‌گفتم خواست خدا این بود که در آن تصادف کشته نشویم و بچه‌ها در جبهه به شهادت برسند. الان چهار سالی است که همسرم به رحمت خدا رفته و من بسیار تنها شده‌ام. گاهی موقع خواندن نماز به یاد بچه‌هایم گریه می‌کنم اما بعد از لحظه‌ای احساس می‌کنم آب سرد روی سرم می‌ریزند و آرام می‌شوم. حقیقتاً خداوند صبر می‌دهد

نه، آنها را در کفن پیچیده بودند و نگذاشتند صورتشان را ببینم. گفتند مادرشان طاقت نمی‌آورد. بعد از مدتی به من گفتند که فقط پیشانی و سربندشان سالم مانده بود.

وصیتنامه‌ای داشتند؟

وصیتنامه‌شان در ماشین بود که سوخت اما قبل از رفتن مصطفی به من گفت: «مامان امام حسین در گودال قتلگاه چه گفتند؟» گفتم: «داری من رو امتحان می‌کنی؟» گفت: «نه. شما بگویید چه گفتند.» گفتم: «فرمودند هل من ناصر ینصرنی.» بعد مصطفی گفت: «منظور ایشان به آیندگان بود که به کمک‌شان بروند. الان که به جبهه می‌رویم همان یاری کردن امام حسین(ع) است.» مرتضی هم قبل از رفتن خودکاری در جیبش داشت که متعلق به جهاد بود. به من گفت: «مامان فراموش کردم این خودکار را تحویل دهم. حالا که قرار است برویم فرصت نمی‌کنم بروم. زحمت تحویل این خودکار به جهاد با شما.» من هم خودکار را بردم و تحویل جهاد دادم.

پسرم حتی عکس پرسنلی نداشت. هر وقت به او می‌گفتم یک عکس خوب در عکاسی بینداز می‌خندید و می‌گفت: «می‌خوای بعد از شهادتم عکسم را بزرگ کنی و پیش مردم گریه کنی و بگویی این پسر من است؟ اگر مادر شهید شدی از این کارها نکنی.» من هم دیگر در این رابطه حرفی نمی‌زدم.

مادر دو شهید شدن آن هم در یک روز چه احساسی دارد؟

من راضی هستم به رضای خدا. خوشحالی من فقط برای مسیری است که بچه‌ها رفتند. وگرنه هیچ مادری حاضر نیست یک ثانیه فرزندش تب کند. یادم هست یک سال قبل از شهادت پسرانم عازم مشهد شده بودیم؛ در مسیر ماشین پیکانمان با یک اتوبوس تصادف کرد. تصادف سختی بود. ماشین‌مان به شدت آسیب دید حتی شیشه‌هایش کاملاً خرد شد اما خودمان آسیب ندیدیم و فقط دست مرتضی کمی زخمی شد. بعد از شهادت بچه‌ها آن تصادف یادم می‌آمد و با خود می‌گفتم خواست خدا این بود که در آن تصادف کشته نشویم و بچه‌ها در جبهه به شهادت برسند. الان چهار سالی است که همسرم به رحمت خدا رفته و من بسیار تنها شده‌ام. گاهی موقع خواندن نماز به یاد بچه‌هایم گریه می‌کنم اما بعد از لحظه‌ای احساس می‌کنم آب سرد روی سرم می‌ریزند و آرام می‌شوم. حقیقتاً خداوند صبر می‌دهد.

سخن پایانی.

الان کشور در وضعیت اقتصادی خوبی نیست. مردم باید مانند زمان دفاع مقدس وارد عمل شوند. مردم دست نیازمندان را بگیرند. متأسفانه برخی بیخود و بی‌جهت قیمت کالاهای اساسی مردم را بالا می‌برند، احتکار می‌کنند. ما این همه شهید دادیم و در این وضعیت با گران کردن و احتکار و وابستگی اقتصادی نباید آب به آسیاب دشمن بریزیم.

قبل از عملیات فتح‌المبین به مردم دهلران چه گذشت؟

با شروع جنگ تعدادی از مردم دهلران به محاصره دشمن درآمدند و تا انجام عملیات فتح‌المبین در کوه‌ها زندگی می‌کردند. «جعفر نظری» که آن زمان نوجوان بود، از همین مردم جنگ‌زده است که بعد از دفاع مقدس وارد گروه تفحص شد. روایت وی از آن ایام را پیش رو دارید.

سال ۱۳۵۹ حدوداً ۱۲ ساله بودم. ما در دهلران زندگی می‌کردیم؛ بعد از حمله رژیم بعث به کشورمان و بمباران مناطق مختلف، بخشی از مردم جنگ‌زده به محاصره درآمدند و مجبور شدند خانه‌هایشان را ترک کنند و به کوه‌ها و کنار رودها پناه ببرند. شرایط بسیار دشواری بود؛ اشغالگری حدود ۱۹ ماه طول کشید و سبب قطع ارتباط جبهه غرب و جنوب شد. مردم برای نیازهای اولیه و تهیه گندم مجبور بودند از طریق کوه‌های صعب‌العبور با قاطر به شهرهای اطراف بروند. در این برهه شاهد بودیم که بچه‌های بیمار و حتی زنان باردار به خاطر شرایط سخت و عدم دسترسی به مراکز درمانی، جان خود را از دست می‌دادند. گذشت تا اینکه با انجام عملیات فتح‌المبین در دوم فروردین ۱۳۶۱، جاده دهلران هم آزاد شد و ما از محاصره کامل بیرون آمدیم. در عملیات فتح‌المبین حوزه سرزمینی قرارگاه نصر و قدس در استان ایلام و شهرستان دهلران بود؛ در واقع می‌توان گفت کانون اصلی عملیات در شهرستان دهلران یعنی مناطق دشت عباس، عین‌خوش، تیشه‌کن، ابوقریب و حمزه شاوریه بود که امروزه در معرفی این مناطق کوتاهی می‌شود. نکته دیگری را هم که باید بگویم این است که بعد از عملیات فتح‌المبین، پیکر خلبان شهید «غلامرضا چاغروند» در منطقه دشت‌عباس کشف شد. ماجرا از این قرار است که این شهید عزیز خلبان بالگرد بود؛ در ۱۲ مهر ۱۳۵۹ هلیکوپتر ایشان مورد اصابت قرار گرفت و ناچار در منطقه عین خوش که در دست ارتش بعث عراق بود، فرود آمد. عراقی‌ها بلافاصله این خلبان و کمک خلبان را به اسارت گرفتند. افسر بعثی، خلبان چاغروند را تهدید کرد تا به امام خمینی (ره) توهین کند اما وی قبول نکرد و در نهایت افسر بعثی با بی‌رحمی سر این خلبان عزیز را از تن جدا کرد. یکی از پیرمردهای روستایی منطقه پیکر شهید چاغروند را به خاک سپرد. بعد از آزادسازی منطقه پیکر شهید چاغروند در ۱۲ اسفند ۶۲ با نشانه‌هایی که پیرمرد از طریق پسرش به نیروهای سپاه داد، به خانواده‌اش تحویل داده شد.

گفت‌وگو

نقش توپخانه در فتح‌المبین در گفت‌وگوی «جوان» با سرهنگ اکبری

سپاه با غنایم فتح‌المبین گردان‌های توپخانه‌اش را تشکیل داد

■ علیرضا محمدی

در عملیات فتح‌المبین نیروهای سپاه و ارتش در قالب فرماندهی مشترک وارد عمل شدند و هر کدام نقش ویژه‌ای در کسب موفقیت در این عملیات داشتند. سرهنگ قاسم اکبری از رزمندگان ارتش در گفت‌وگو با «جوان» از نقش توپخانه در فتح‌المبین می‌گوید.

بعد از فرار بنی‌صدر از کشور، اتحاد مقدسی بین ارتش و سپاه در جبهه‌های جنگ حاصل شد که اولین نتیجه آن انجام عملیات پیروزمندانه ثامن‌الائمه (ع) و شکست حصر آبادان بود. بعد از آن عملیات طریق‌القدس انجام گرفت که بسیار خونین بود و منجر به آزادسازی شهر بستان شد. پس از طریق‌القدس، راه برای عملیات فتح‌المبین باز شد. در این عملیات ارتش و سپاه در کنار هزاران نیروی داوطلب بسیجی که در جنوب کشور تجمع کرده بودند، فتح‌المبین را آغاز کردند. محور شوش، دزفول و غرب رود کرخه در ساعت ۳۰ دقیقه بامداد دوم فروردین ماه ۱۳۶۱ در حالی شاهد آغاز عملیاتی گسترده بود که دشمن گمان نمی‌کرد ایران در شب عید نوروز دست به حمله‌ای بزرگ بزند. اما یکی از ویژگی‌های عملیات فتح‌المبین این بود که از پشتیبانی گسترده آتش توپخانه خودی بهره می‌برد. در این عملیات ۲۶ گردان توپخانه از سه توپخانه لشکری و چهار گردان کمک مستقیم، توپخانه تیپ‌های مستقل و گروه ۳۳ توپخانه ارتش شرکت داشتند و عملکرد موفقی از خود به جا گذاشتند. جبهه ایران علاوه بر آنکه قدرت توپخانه خود را به رخ دشمن می‌کشید، توانست غنایم بسیاری کسب کند که سنگ بنای تشکیل یگان‌های توپخانه‌ای سپاه را پایه‌گذاری کرد. چنانچه سپاه توانست گردان‌های توپخانه‌ای خود را پس از فتح‌المبین سازمان دهد و در عملیات بعدی، آتش توپخانه را در پشتیبانی از نیروهای رزمنده به خدمت بگیرد. البته این مهم با تلاش بزرگمردانی چون سردار حسن شفیع‌زاده همراه بود.

یادکرد

توصیف یادمان عملیات فتح‌المبین

شیارهایی که هنوز بوی خون می‌دهد

■ غلامحسین بهبودی

یادمان عملیات فتح‌المبین یکی از مهم‌ترین زیارتگاه‌ها در استان خوزستان است که در فهرست میراث فرهنگی دفاع مقدس به ثبت رسیده است. این یادمان در هشت کیلومتری شمالغربی شوش و در غرب کرخه قرار دارد که شیارهای ۹گانه و سایت‌های موشکی از جمله نقاط دیدنی آن به شمار می‌روند.

ماجرای شیارهای فتح‌المبین از این قرار است که در منطقه غرب شوش و دزفول، تعدادی از رزمندگان قرارگاه فجر به فرماندهی شهید مجید بقایی شش روز مانده به عملیات فتح‌المبین، قصد رخنه از ۹ شیار به سنگرهای دشمن را داشتند که با سنگرهای کمین دشمن درگیر شدند و تعداد زیادی از آنها در این شیارها به شهادت رسیدند. امروز این شیارها محل زیارت کاروان‌های راهیان نور است. بعدها این شیارها هر کدام به نام شهیدی نامگذاری شدند؛ المهدی، شیخی، شلیکا، خِنگ، محلات، شیر علی سلطانی، شهید ربیعی، شهید میرزایی و شهید ترکی نام این شیارها هستند که به گفته زائران حس و حال عجیبی دارند و تو گویی که هنوز بوی خون رزمندگان شهید در آن به مشام می‌رسد!

■ سایت‌های ۴ و ۵ رادار

این سایت‌ها که قبل از انقلاب طرح‌ریزی شده بودند در ۱۸ کیلومتری غرب شهر شوش و در دامنه ارتفاعات ابوصلیبی خات قرار دارند. در اوایل جنگ تحمیلی با اشغال غرب شوش این منطقه به تصرف بعثی‌ها درآمد. بعثی‌ها برای حملات موشکی و توپخانه‌ای به شهرهای شمال خوزستان از این سایت‌ها استفاده می‌کردند. رزمندگان اسلام برای آزادسازی این سایت‌ها در عملیات فتح‌المبین نبرد جانانه‌ای انجام دادند و مقاومت سرسختانه بعثی‌ها را درهم شکستند. بعد از عملیات تعدادی از فرماندهان ارشد عراق که در این منطقه عقب‌نشینی کرده بودند به دستور صدام اعدام یا زندانی شدند. سایت‌های موشکی نیز مثل شیارهای ۹گانه، شاهد ریخته شدن خون رزمندگان بسیاری بود که هر کدام از آنها به امید عقب راندن دشمن و از تیررس خارج کردن شهرهای کشورشان، خود را سپر بلای هموطنانشان کردند. همچنین در ۱۹ دی ماه ۱۳۸۱، مردم شهرستان شوش هشت شهید گمنام را تشییع کردند و در یادمان عملیات فتح‌المبین به خاک سپردند. لذا اگر زائر این یادمان باشید، حتماً سری به مزار آنها بزنید که نورانیت و صفا را در دل‌ها تازه می‌کند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۶۱۹

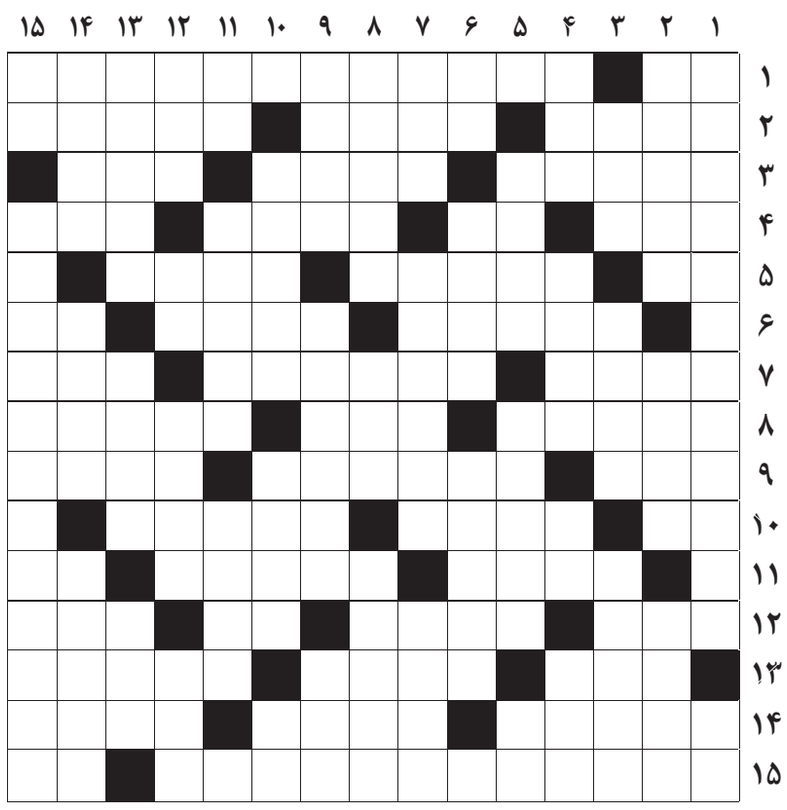

از راست به چپ

■ ۱- گل منجمد- فرشتگان موکل بر ضبط و ثبت اعمال خیر و شر انسان ■ ۲- بلندترین آبشار دنیا- کشیش- سازمان جاسوسی اسرائیل ■ ۳- ایوانش را شاعر آیینه عبرت دانسته است- گیاه- سال گذشته ■ ۴- برف آذری- برگ برنده- درختی با برگ هایی مانند پنجهٔ انسان- سلاح کاشتنی ■ ۵- هرگز عرب- واحد اندازه گیری صدا- از ماهی های خلیج فارس ■ ۶- مهنا- انتشار بی رویه اسکناس بدون تناسب با پشتوانه- واحدی در سطح ■ ۷- نام دیگر سوره سبحان- چه خوب است که قبل از ورود به سال نو دل هایمان را از آنها شست و شو دهیم- میوه تنبل ■ ۸- از شهرهای استان فارس- بزرگ ترین فرزند نوح پیامبر- پدال سوار کار ■ ۹- صندوق پس انداز کودک- سفره نوروزی- با نظم و ترتیب ■ ۱۰- طایفه کریمخان- بلاها- بی‌موقع و ناگهان ■ ۱۱- وزین- جاذبه سیاحتی کشور فراعنه- ذات و شخص ■ ۱۲- واحد شمارش مغازه- گریه و ناله- عضو بالانشین- هنر فرنگی ■ ۱۳- پدر آلمانی ژیمناستیک- از شهرهای فرانسه- نویسنده کتاب چرند و پرند ■ ۱۴- غذا و طعام- لقب امام زین العابدین- لقب پیامبر(ص) پیش از بعثت ■ ۱۵- غذای شب عید- خط کش مهندسی

از بالا به پایین

■ ۱- سرآغاز دعای معروف تحویل سال نو که زمزمه آن آرامش بخش دل‌هاست- خاشاک ■ ۲- پسته مرغوب- رهرو- پیامبر صبور ■ ۳- همسایه- از خانواده خربزه- جنگجو ■ ۴- بوکسور سابق مسلمان امریکایی- نوعی کوره پخت نان- صنم- لوله تنفسی ■ ۵- سازمان هوافضای امریکا- دالان- ظرف سرکه ■ ۶- یک و یک- مجموعه ای از سرگرمی ها را ارائه می کند- بازی نهایی ■ ۷- سالمند- لازم و ضروری- موش خرما ■ ۸- شانس و بخت- مردم قرآنی- شهرت خاندانی که در سده هشتم هجری در فارس و اصفهان فرمانروایی کردند ■ ۹- پارچه ای که گرد چیزی بپیچند- همسر رستم- سمی ■ ۱۰- هر یک از دو استخوان بالای سینه- کال- مادر لر ■ ۱۱- مخفف هستم- پافشاری کردن- محافظ شخصی ■ ۱۲- وسیله بازی و جنگی- پایه و بنیاد- از شاعران آذربایجان که به سبک سعدی شعر می گفت- جواب هوی ■ ۱۳- حرکت و رفت و آمد متوالی- نام قدیم خمین- ترشرویی ■ ۱۴- دستی که باید به سوی نیازمندان دراز شود- ویرایش متن- اعتبار بانکی ■ ۱۵- چوب خوشبو- بر شما فرخنده و مبارک

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۸		۵	۴	۷			
						۹		۷
۴	۶							
						۱		۵
۵								
۳				۲				۴
		۲	۴	۵			۳	
						۷		
		۳	۹					

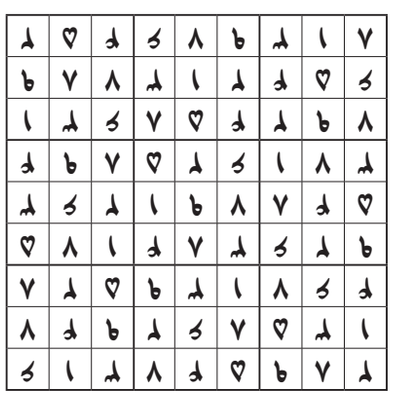

جدول کلمات متقاطع
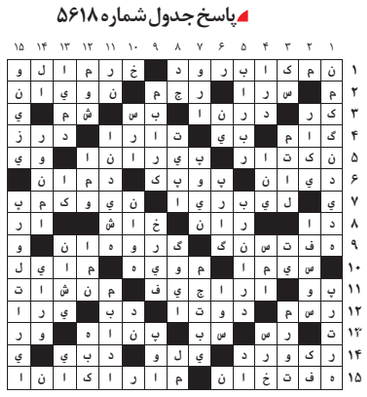
پاسخ جدول شماره ۵۶۱۸